

سر مشق ها و برهه های تاریخی

اندر راه

مصدق، وثوق و کیانوری

«همه می دانند که سلسه ی پهلوی مخلوق انگلیس است.»
(مصدق، خاطرات، ص ۳۴۳)

خسرو شاکری (زند)

اگر بتوان مردانی را که هر يك به سهم خود نقشي مؤثر، اما متفاوت، بویژه در پهنه ی سیاسی تاریخ اخیر ایران ایفا کرده اند در برابر هم قرارداد، شاید جز سه تن بالا نباشند. هر يك برای بسیاری سر مشق بوده اند و هنوز هم هستند.

مصدق مردی بود، نه فقط پاکدامن و راستگو، دانا در کار سیاست، خدمتگزار منافع مردم عصر خودش و نگران سرنوشت نسل های بعدی، که بویژه بس دلیر بهنگام دفاع از خاک وطن و منافع ملی ایران. او هرگز، نه تحت تأثیر ایدئولوژی های «مدرنیسم» باسمة ای و نه «انترناسیونالیسم» دروغین، از مواضع خود شرمگین نمی شد، که حتی به آن ها می بالید. او در مجلس چهاردهم به رهبران حزب توده، که مدافع اعطای قرارداد نفت شمال ایران بودند و شمال کشور را «حریم امنیت» شوری می دانستند، پند داد که «شئون ملی خود را حفظ کنند»، و به آنان گفت که: «تا روزی که تمام ملل خود را عضو جامعه ی بشر نمی دانند، و تا روزی که تمام ملل مرام واحدی ندارند، و تا وقتی که خرج و دخل عالم یکی نشده است، هر مملکت باید از سیاست خاص خود پیروی نماید.» سال ها پیش از آن، مصدق در مجلس پنجم در رودرویی با «وکلاهی» که نخواسته بودند در برابر رضاخان چنگ انداز به تخت شاهی بایستند گفت: «به توپچی و سرباز سال ها مواجب می دهند برای اینکه يك روز از مملکتش دفاع کند...» او هراس نداشت که عمال خارجی و فساد و تباهی کشور را افشا کند. هنگامی که مجلس چهاردهم نخواست همکاران دزد و رشوه خوار رضا خان را محاکمه کند، مصدق با تغییر اعلام کرد که «اینجا مجلس نیست؛ دزدخانه است»، و به میان مردم در میدان بهارستان رفت و در حالی که مردم او را به دوش می کشیدند نمایندگان قدرتمند خان ها و زمینداران را افشا کرد. جز روزنامه های دست راستی مواجب بگیر، مردم و روزنامه های دمکرات این شجاعت او را ستودند که سر انجام به تغییر موضع مجلس در آن مورد منتج شد. در عین حال تردید نیست که او، همانند هر دولتمرد صالح و صادقی، کمبود هایی نیز داشت و از تصمیمات خطا نیز بری نبود. اما ناکامی او در بسر منزل رساندن کاروان دمکراسی و استقلال ملی را نباید به حساب خطا ها یا کمبود های او نوشت. در يك کلام، شکست نهضت ملی در آن برهه ی تاریخی را بایستی ناشی از تغییر توازن قوا در اوضاع و احوال جهانی دانست، تغییری که وی بر آن ها کنترلی نداشت: مرگ استالین و اغتشاش رقابت در کرملین؛ پیروزی محافظه کاران به سرکردگی چرچیل در انتخابات بریتانیا بسال ۱۳۳۰/۱۹۵۱؛ و پیروزی جمهوریخواهان در ایالات متحده آمریکا بسال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ که به عنوان سرکردگان امپریالیسم جهانی، چنانکه خود صریحاً در همان زمان معترف بودند، بهیچ وجه نمی توانستند اجازه دهند که قیام مردم ایران سرمشق کشور های مشابه جهان قرار گیرد و حیات سرمایه ی استعماری را به مخاطره اندازد. باید يك چنین گرایشی را در نطفه نابود می کردند. شکست نهضت، در خطوط کلی، سیر تاریخ کشور ما را تا به امروز تعیین کرده است، اما همان نهضت و مردی که آن را هدایت می کرد الهام بخش بسیاری دیگر از ملل شدند. امروز برای توده ی سیاسی شده ایران، بویژه جوانان آگاه، مصدق سرمشقی است که می خواهند اهل سیاست از آن پیروی کنند. (۱)

شخص دیگری در پهنه ی سیاسی ایران که تأثیری عظیم، اما خسران بار، بر سرنوشت سیاسی ایران گذاشت حسن وثوق بود. او و برادرش احمد قوام، فرزندان يك کارمند دودان پایه اداره ی مالیه ی تبریز بودند و خود نیز به کارمندی آن در آمدند. این دو در اواخر نهضت مشروطه به آن پیوستند و وثوق توانست خود را به نمایندگی مجلس هم برساند. پس از مبارزه با محمد علی شاه، که مجلس را به کمک نیروهای قزاق روسیه ی تزاری سرکوب کرده بود، وثوق باز توانست، بدون آنکه کوچکترین سهمی در آن بیکار ایفا کند، به نمایندگی مجلس دوم هم انتخاب شود و خود را در هیأت مدیره جاگرد. از آن پس بود که مدارج «ترقی» را پیمود، در مهر ۱۲۷۸/اکتبر ۱۹۰۹ به وزارت عدلیه رسید، سپس وزارت مالیه و داخله، و سر انجام وزارت خارجه. در این سمت بود که التیماتوم روسیه را در دسامبر ۱۹۱۱ برای تعطیل مجلس دوم پذیرفت و به پایان مجدد حیات مشروطیت صحنه گذاشت. او که به «مشروطه ی خویش» رسیده بود مشروطه ی مردم را مزاحم خود و همدستانش می دانست. تعطیل پروژه ی مجلس دوم برای اصلاحات مالی در کشور تحت نظر مستشار مالی آمریکایی که از طرف مجلس ملی استخدام شده بود تحت فشار روسیه و بریتانیا و با همکاری دو برادر، قوام و وثوق، میسر افتاد، چه شوستر به سراغ دغلكاري پدر آنان نیز رفته بود. او طی سال های جنگ اول هم در سمت وزارت به منافع خارجیان، و عمدتاً روسیه ی تزاری خدمت می کرد. پس از انقلاب اکتبر که بریتانیا رقیب و همکار خود روسیه را از دست داده بود وثوق را مستقیماً به خدمت خود گرفت و سرانجام به مقام ریاست وزراء رساند تا او، با دستياري شاهزاده فیروز، قرارداد ننگین تحت الحمایگی ایران را، که به قرارداد ۱۹۱۹ وثوق-کرزن معروف شد، در برابر حق الزحمه ای قابل توجهی امضا کند و اداره ی تمام کشور را در اختیار استعمار بریتانیا قرار دهد. (۲) خوشبختانه، در اثر مبارزه ی سرسختانه ی مردم آگاه و نخبگانی چون مصدق افکار عمومی جهان آنروز چنان بر ضد آن قرارداد بسیج شد که نه فقط دول فرانسه و آمریکا، که حتی بخشی از هیأت حاکمه ی بریتانیا ناگزیر از رد آن شدند. گفتنی است که برخی از جوانانی (چون عبدالحسین حسینی، لادین اسفندیاری برادر نیمایوشیج، و ابوالقاسم سجادی موسوم به «ذره») که بعد ها به نهضت چپ ایران پیوستند و متأسفانه پس از پناه بردن از اختناق رضا شاهی به شوروی استالین قربانی آن استبداد دیگر شدند، در آن زمان در رأس مبارزه با آن معاهده ی ننگین وثوق قرار داشتند. (۳)

مبارزه ی مردم و نهضت جنگل که در حال صعود بود بریتانیا را وادار ساخت خدمتگزار صدیق خود وثوق را به حال خود گذارد و به انتصاب نخست وزیر دیگری، مشیرالدوله، تن دهد. وثوق موقتاً از ایران دور شد، اما محتوای برنامه ی او را، چنانکه سید ضیاء، دیگر کارگزار وفادار بریتانیا و یکی از دو مجری کودتای سوم اسفند معترف بود، در دوران حکومت رضا خانشاه به اجرا گذاشته شد. از همین رو، هنگامی که رضا خانشاه موفق شد جنبش مردمی را سرکوب کند وثوق را از نو در کابینه ی دیگری به وزارت رساند تا در اجرای محتوای آن معاهده شرکت جوید. در اینجا باز مصدق بود که با نطق های افشاگرانه اش در مجلس ششم پرده از نیرنگ رضا خان و استادش وثوق برگرفت. (۴) شجاعت مصدق و مواضع او برای دفاع از منافع مردم در برابر سید ضیاء، رضا خان و وثوق سرمشق نسلی شد که پس از شهریور ۱۳۲۰ پا به میدان سیاست گذاشت. اما وثوق هم سرمشق شد، سرمشق سیاست بازانی که، همانند او، از نعمت مشروطیت به همه چیز رسیدند و حامی رضا خان در تحکیم دیکتاتوری او شدند و به مردم و منافع آنان پشت کردند، و نیز نسل تربیت شده ی آنان که پس از شهریور ۱۳۲۰ در خدمت استعمار قرار گرفت، از رونامه نگاران جنجالی ای چون میراشرافی و عمیدی نوری گرفته تا وکلای مجلس و سنا که چون جمال امامی و دشتی به خدمتگزاری به امپراتوری بریتانیا و خنجر زنی به منافع مردم ایران فخر می فروختند. اگر امروز مصدق را همگان می شناسند و بمثابة سمبل خدمت به مردم می ستایند و سرمشق قرار می دهند، چندان کسی سخنی از وثوق و جمال امامی نشنیده، مگر به بدنامی، آنهم به عنوان وطن فروش.

سر مشق سوم کیانوری است که، اگرچه نیازی به معرفی ندارد، از گفتن برخی نکات در باره ی منش تاریخی ای که او نماینده اش بود نباید گذشت. برخلاف آنچه معمولاً پنداشته می شود، او شاگرد

استادان جنبش چپ ایران نبود که از درون نهضت مشروطیت بزاد. او از بسیار کسانی بود که، همچون علی متقی و امان الله قریشی با سابقه ای فاشیستی، به حزبی پیوست که رکن ۲ ارتش شوروی به کمک سلیمان میرزا («سوسیالیستی») که هم از سلطنت رضا خان حمایت کرد و هم وزیر رضاخان‌شاه شد) برپاداشت (۵) و برخی از یاران تقی ارانی بعضاً از روی خامی و برخی از روی طمع قدرت در رأس آن قرار گرفتند. اینان برخلاف ارانی، که با توطئه ی «ان.کا.و.د.» توسط کامبخش و شورشیان عمال آن سازمان به زندان افتاد و به قتل رسید، از آن سرشت ویژه ی چپی های ایراندوستی نبودند که از در نهضت مشروطه از میان زحمتکشان برخاسته بودند و به هنگام جنگ بزرگ حزب عدالت (کمونیست) را تشکیل دادند، خود را انترناسیونالیست بر می شمردند، اما حاضر نبودند منافع زحمتکشان ایران را به بوروکراسی استالینی بفروشند. گواه این امر فقط قتل يك به يك آنان در اردوگاه های گولاگ نیست، بل نامه ی بی نظیری است که اعضای کمیته ی مرکزی آن در تهران، پس از سرکوب جنگل و کشتار مبارزان ایرانی به دست جلالان قزاق به فرماندهی رضا خان (دیماه ۱۲۹۹/اسامبر ۱۹۲۱)، به شخص لنین نوشتند و به سیاست خارجی شوروی شدیداً تاخنتند و آن را خلاف منافع زحمتکشان ایران تشخیص دادند. (۶) رهبران حزب توده این سنت میهندوستی را نمی شناختند و از همین رو به دنباله روی کورکورانه ای از شوروی پرداختند که سیاست خانمان برانداز آن را به رهبری کیانوری در سه دوره ی حساس تاریخ ایران (۱۵ بهمن ۱۳۲۷، دوران مصدق بویژه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، و سپس دوران انقلاب) می شناسیم. کسانی که با این سنت حزب توده بار آمده اند - نه سنت افسران دلیر و غیرتمندی که حاضر به تقاضای «عفو» از شاه نشدند تا جان خود را از چنگال مرگ نجات دهند. اینان امروز هم که شوروی، «این کعبه ی آمال کمونیست های» جهان دیگر وجود ندارد، غیرتمندی لازم را ندارند که از تجاوز به خاک وطن برخیزند که هیچ، بدون کوچکترین و گاه با افتخار خواهان «نجات ایران از چنگ آخوندها» به کمک دشمن دیرین «کعبه» ی پیشین آمالشان، یعنی استادان زندانبانان، شکنجه گران، و قاتلان صد ها، اگر نه هزاران، میهن دوست ایرانی، از جمله افسران توده ای، هستند. این نه تنها غمناک که بس شرم آور است که مردی که زندگی اش را تا پایان تحصیلات دانشگاهی مدیون دسترنج زحمتکشان ایران است و از سالی، از همان بدو تأسیس، که به حزب توده پیوست نان خور بودجه ی های تأمین شده از دسترنج دیگر زحمتکشان، از جمله فرانسه، بوده است در برابر خواست مقابله، حتی در سخن و شعار هم که شده، در بالای هشتاد سالگی شان بالا بیاندازد و در ملاء عام از تجاوز محتمل آمریکا عملاً دفاع کند و بگوید «کاری از دست ما ساخته نیست؛ بگذارید آمریکا این رژیم را از بین ببرد!» چنین کسانی که تا نمایش تلویزیونی کیانوری سینه چاک جمهوری اسلامی بودند و آن را یک «پایگاه ضد امپریالیستی» بشمار می آوردند و پس از آن نمایش همان حکومت را دست پرورده ی آمریکا معرفی می کردند، امروز خواهان براندازی آن به توسط تفنگدران آمریکایی هستند. مسئله خامی و ساد لوجی سیاسی یا تحلیل اشتباه آمیز نیست، بل پشت هم اندازی عاری از هر غیرت و آبرویی است - آبرویی که حتی رضا پهلوی هم تقلاً می کند از راه مخالفت صوری با تجاوز حامیانش حفظ کند. کسانی ازین دست که امروز دست اندر دست پیروان وثوق الدوله ها گذاشته اند و با هراساندن از چماق زور آمریکا رهبر حکومت اسلامی را اندرز می دهند که تن به تهدیدات آمریکا بدهد، براستی «آزادی» بره را از گری می طلبند. اینان از همان سنتی بر می آیند که کیانوری، متقی، قریشی، و ... را «تربیت» کردند.

به وارونه این منش بی آبرو، علاوه بر توده ۴۸ درصدی آگاه مردم آمریکا -- در برابر ۵۲ درصدی رأی دهنده مذهبی که قشریون آمریکا در انتخابات اخیر موفق به بسیج شان شدند -- صد ها بل هزاران تن از نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران، دانشگاهیان، دانشجویان و حتی سربازان و افسران بیزار ارتش آمریکا، و همچنین ده ها سر دبیر روزنامه های صاحب نفوذ آن کشور، چون نیویورک تایمز، واشنگتن پست، سانفرانسیسکو کرونیکل، و لوس آنجلس تایمز، سناتور ها و نمایندگان کنگره آن کشور، و نیز رئیس جمهور پیشین کلینتون، به همراه یکی از متخصصان شناخته شده ی

آمریکایی در مورد ایران به نام گری سیک (در استنهادش در برابر کمیسیون امور بین المللی مجلس نمایندگان کشورش بتاريخ ۱۶ فوریه ۲۰۰۵)، نه بخاطر مردم ایران یا منطقه، که به سود مردم خویش و حیثیت کشورشان، از روی میهن دوستی خود، همه فریاد مخالفت با تجاوز دولت بوش به ایران را سرداده اند؟ کجایند همه ی آن ایرانیان میهن دوستی که، بدون گذشت از ماهیت ارتجاعی حکومت اسلامی، با بیان انزجار خود از یورش تجاوزکارانه بس محتمل دولت بوش به خاک ایران، که عواقب وخیم و غیرقابل محاسبه ای (از جمله تجزیه ی برخی مناطق مرزی کشور (۷)) را برای حال و آینده ایران در برخواهد داشت، به بسیج افکار ترقیخواهان و صلح دوستان جهان دست زنند، و ازین طریق نه فقط اعتباری جدی نزد مردم ایران بیابند که حتی رفتن مسالمت آمیز حکومت را با شرکت توده های وسیع خود مردم تسهیل کنند.

اکنون ایران در سرایشی قرار دارد که نجات از آن تنها با همدستی و اتفاق کسانی میسر است که در عمل، و نه اسم، از آزادیخواهی، استقلال طلبی، و مردم دوستی مصدق، ارانی، فاطمی، میثری و همانندشان پیروی می کنند. باید همچون این سرمشق ها در برابر آن دو سرمشق دیگر پایدارانه ایستاد. چنانکه مصدق گفته است، در تاریخ ملل بُرهه هایی هستند که سرنوشت آنان را رقم می زنند: کودتای محمد علی شاه، قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق-کرزن، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سلطنت رضا خان ۱۳۰۴، شهریور ۱۳۲۰، نخستین کودتای شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، نهضت ملی کردن نفت در ۱۳۲۹ و کودتای مرداد ۱۳۳۲ در، بحران ۱۳۴۰ رژیم شاه، انقلاب ۱۳۵۷، و نیز اکنون که ممکن است بیش از هر زمانی دیگر راه برای در دست گرفتن آینده بر مردم ایران بسته شود.

امروز مردم ما، حتی نسل جوان، به کسانی که از روی استیصال و شکست نظرات و سیاست های خود را بناچار تغییر داده اند، و بعضاً همچون وثوق «اردوگاه» عوض کرده و گاه چون، نه خیرخواه مردم ایران، که «میانجی» غول-قدرت جهان ظاهر شده اند، کوچکترین اعتمادی ندارند.

جمال امامی، خان ستمگر دهقانان آذربایجان و دشمن بد نام نهضت ملی ایران در مجلس شورا قدرت استعمار مصدق را به رخ مصدق می کشید و به او هشدار می داد که از مقابله با آن غول سیاسی زمان دست بردارد. امروز کسانی پیدا شده اند که، بجای تلاش برای ایجاد یک جبهه دمکراتیک به منظور دفع رژیم کنونی به دست نیروهای پیشتاز ایران با حمایت نیروهای ترقیخواه جهان و به سود بهروزی مردم میهنمان، می کوشند رژیم مرتجع قشریون را از غول-قدرت آمریکا بهراسانند تا مگر روزنه ای برای خود بگشایند. تاریخ ثابت کرده است که کسانی شایسته ی دمکراسی و خدمت به مردم هستند که برای آن صمیمانه و بدون چشمداشت به قدرت مبارزه می کنند. وثوق ها و کیانوری ها نه در تاریخ ایران و نه در تاریخ دیگر کشور ها کم نبوده اند. پتن ها و کوئیزلینک (۸) ها جای پر افتخاری در تاریخ اروپا ندارند.

این نیز نا گفته نماند که کسانی که در روز روشن، ناصادقانه می نویسند که، بر خلاف سنت گذشته «چپ»، نظرات مغایر و انتقادی را در همایشگاه (سایت) خود منتشر می کنند، مردمی را که به همه ی سایت ها سری می کشند و سانسور آنان را چون اظهر من الشمس می بینند ابله یا نابینا می پندارند. و ازین توهین به شعور انسانی بیشتر چه؟ امروز می توانیم از روی رفتار انتشاراتی همایشگاه های اینان بدانیم که منش آنان در فردای کسب قدرت نسبت به نظرات انتقادی چه خواهد بود. سالی که نکوست از بهارش پیداست!

پاریس، ۲۸ بهمن ۱۳۸

پانویس ها

(۱) صرفنظر از مطالعه ی اسناد و مدارک تاریخی که حاکی ازین امرند، باید خاطر نشان کنم که در سال ۱۹۶۴، زمانی که به علت قدغن کردن نام مصدق از سوی شاه بسیاری از جوانان ایران وی را نمی شناختند، شخصاً در الجزیره تازه آزاد

- شده، که رهبران شهیر خود را داشت، شاهد بودم که اهالی آن شهر، از دانشجو گرفته تا کسبه همه مصدق را می شناختند. هرگاه در پاسخشان دایر بر اینکه «اهل کجایی» می گفتم ایران» با گشاد رویی می گفتند «کشور مصدق؟».
- (۲) در مورد دریافت حق الزحمه وثوق و فیروز میرزا، نگاه کنید به کتاب زیر در مورد سرگذشت وزیر مختار بریتانیا در ایران، سر پرسی لورین، در زمان رضا خان که به این مسئله مستنداً پرداخته است : (G. Waterfield,) (Professional Diplomat, Sir Percy Lorraine, London 1973, pp. 55-65).
- (۳) پیرامون سرنوشت اینان، نگاه کنید به *از اسلام انقلابی تا گولاگ*، به کوشش خسرو شاکری (زند)، فلورانس و تهران، ۱۳۸۱.
- (۴) در این مورد بنگرید به دکتر مصدق و نطق های تاریخی او در دوره [ها] ی پنجم و ششم تقنینیه، تهران، ۱۳۲۴، صص ۷۶ به بعد.
- (۵) برای مطالعه ی تاریخچه ی تأسیس حزب توده به دستور رکن ۲ ارتش شوروی در ایران و با تأیید شخص استالین، نگاه کنید به مقاله ی تحقیقی زیر که بر پایه اسناد بین الملل کمونیست نوشته شده است : C. Chaqueri, "Did the Soviets play a role in founding the Tudeh party in Iran?," *Cahier du monde russe*, juillet-sptembre 1999.
- (۶) برای قرائت اصل متن این نامه به فارسی، نگاه کنید به بخش اسناد تاریخی در (www.iranebidar.com).
- (۷) همان برنامه ای که پس از جنگ جهانی دوم دستیاران استالین، بریا و باقراف، تحت عنوان «تئوری حق تعیین سرنوشت خلق ها تا سرحد جدایی» برای تجزیه ایران ریختند و به اجرا گذاشتند، که نقشه ی کردستان را تا آبادان (منابع نفتی و خلیج فارس) کیش می داد. حال همان برنامه را آقای چینی و باندِ بازان لابی اسرائیل به اجرا می خواهند گذارد.
- (۸) کوئیزلینک نخست وزیر نروژ بود که، همانند پتن، با ارتش اشغالگر نازی همکاری کرد.